

خطرات تهدید می کرد . ناگاه این مرد رشید با برادر شجاعش شهاب الدین غوری چون دو ستاره روشنی از عقب کوه های شامخ غوروات در افق وطن طلوع کرده چشم دوستان را روشن و دیده متجاسرین را سوزانیدند .

افغانسان و ملحقات خارجی اش در عهد این پادشاه بزرگ افغانی نایل بترقیات و عمرانات عالیه شده امنیت عمومی در کل قلمرو سلطنتش جاری و رعایا در کمال خوش بختی و مرفه الحالی و مسرت روزگار بسر می بردند حتی رعایای دیگر ممالک هم جوار بمقصد راحت و خوشی پناهمگزین در نعمت حمایت این پادشاه عادل و رعیت پرور میگردیدند ظهور این مرد بزرگ و عهد زمامداری وی و برادر رشیدش سلطان شهاب الدین و غلام شان قطب الدین ایبک نه تنها قمع فسادات کشور شان واقع گردید بلکه حسن اداره و انتظام آنها و سلوک و رویه شان در هند آنجا را طوری به نیک اندیشی امانت مستعد نمود که پس از ایشان طبقات مختلف افغانی در آنجا بحکمرانی و خوش بختی بسر برده تو نستند و هم قوام آنجا سالیان متمادی بر راحت و خوشی بسر بره ناید ترقیت و عمرانات عالی گردیدند .

طوری که اعلیحضرت سلطان محمود غزنوی چرخ دیانت حقه اسلام را در خاک هند روشنی و فروغی بخشید خلاف بن ساهان بزرگ نیز بانی پیرایه عزت و تمدن افزودند ؛ بمره تجرید مور خیریه و مدینه و عمرانات عالی در آن خاک از عهد سلطنت این شاه عالی صورت پذیر گردیده است .

تمدن مجلل و متمدن غزنی که آخر در اثر کثرت ولاد سلطان مغفور محمود غزنوی حریق انتقام وندق داخلی میگردد جیره وانی آن در خاک هند و ولایات مغربی و صحن ز طرف بن شاه بزرگ و خلافت می شود که امروز آثار مهمی از بقای آن عمرانات بیدگار بزرگوری آن ها تا هنوز در قاصد مذکور

یاقی و پایدار است .

سلطان غیاث الدین بزرگ طرز اداره مملکت خود را خیلی باساس صحیح و تشکیلات منظم عالی گذاشته بود چه او لا بنای حکومت خویش را بطور عادلانه وضع فرموده حقوق سایر اتباع داخلی و خارجی خود را مساویاً رعایت می فرمود و برای سرپرستی رعایا و تصدیق امور دوایر دولت رجال کافی مادل و صادق را انتخاب کرده ضمناً برای حفظ مملکت یکعده خیلی ممتاز از طوایف رشید و جنگجوی وطن را بخدمات عسکری تعیین نموده بود که تعداد این اردو در موقع محاربات از سه لك الی سه ونیم لك و در موقع حضر بدو لك نفر مرد مسلح در كل قلمرو او میرسید ، اردوی سلطان خیلی باحشمت و طنطنه زندگانی میکردند مثلاً سرداران و صاحب منصبان تاج های مروارید و کلاه های مكلل بجواهر و البسه فاخره می پوشیدند همچنان افراد سپاهی لباسهای خیلی برازنده و کلاه های سیم دوزی باعلامات طلائی استعمال می نمودند .

سلطان در مواقع مسافرت بشارجه خلی مجلل و محتشم حرکت می کرد چنانچه بارخانه مخصوص پادشاهی را سه صد فیل و پنجهزار یابو می کشید ولی در داخله وطن خیلی بسادگی حیات بسر می برد و آنهمه تجملات و طنطنه پادشاهی مخصوص شهاب الدین غازی رادر سلطان قرار میگرفت .

سلطان شخصاً خیلی شجاع و عاقل و رعیت نواز و باذل بود چنانچه در محاربات هند غالباً بذات خود در ردیف عسکر مقابل دشمن شرکت و حمله می فرمود و در سخاوت ضرب المتل است حتی در عهد حکومتش هرگاه بکدام ولایتی از ولایات خاك او امراض ساری واقع شده بود مصارف تیمار داری و ادویه معالجه را از کیسه همت خود می پرداخت و غالباً فقرای شهر از پول شخصی او اطاشه

مکبر دیدند؛ سلطان تعمیرات و ابنیه خلی دلچسپی داشت در جبال غورات و فیروز کوه تعمیرات مهمی برپا نمود مخصوصاً در ولایت هرات حوض انبارها و قنوات زیادی بمقصد مفاد اهالی حفر و احداث کرد ابنیه و عمارات عالی برپا نمود از انجمله تعمیر مسجد جامع بزرگ شهر هرات است که این بنای بزرگ تا حالا بیادگار شرافت و مدنیت پروری آن پادشاه عالی برقرار مانده است .

سلطان غیاث الدین بمقصد حسن اداره و انتظام کشور خویش که ولایات مهمه غربی و شمالی مملکت خود را بخوبی واریس بتواند مرکز اداره خود را در جبال غور و فیروز کوه مقرر داشته بود و ولایات پنجاب و سند بلوچستان و حصص جنوبی و مشرقی مملکت را بسرپرستی و اداره برادر رشیدش سلطان شهاب الدین واگذار شده بود .

طرز اتحاد و اتفاق این دو شاهنشاه نامور افغانی خیلی قابل ستایش است چه برخلاف مفکوره شاعر دو سلطانی در اقلیمی گنجیده و سوای آبادی ملک و مرفه الحالی و مایا دیگر مدعای نداشته والی آخر زمان انقضای دولت شان خیلی بارعایا و بین خودشان بشرافت و صمیمیت روزگار بسر برده اند

علما و فضلا در عهد این شاه بزرگ دارای موقعیت عالی بوده مدارس علمی

(باقی دارد)

وفی را ترویج می نمود .



بقلم میرغلام محمد

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

(۴)

آریانه یاهری (هرات)

آریانه یا آریا Ariane - Arya و لاتی است در شمال غرب افغانستان که شمالاً بصفحات ولایت سرگیانا (سرو) جنوباً بولایت درنگیانا (سیستان و فرام) شرقاً بولایت غور و غریج (غور و هزاره جات) غرباً بولایت پاریتا (قسمت خراسان حالی) محدود و متصل است، این حدود اریه را جلد اول تاریخ عمومی فرانس از روی نقشه ممالک مفتوحه اسکندر کبیر نیز مشخص و معین میکند. آریانه در قسمت های شمال شرقی (کنج رستاق) و شمال غربی خود (بادغیس) دارای بهترین مراتع مملکت است، حتی مسیو فریه سیاح J.P. Ferrier بقول بازنوید مراتع شمال شرقی آریانه را بهترین مراتع تمام آسیا مینامد. هریرود که از کوه های بابا بر آمده و رو به غرب شمال سیلان دارد، در باین سرخس بین ریگزارها فرو میرود، این رود در قسمت سفلی مسیل خود معروف است به رود تچند، و او کک میکند تمام وادیهای واقع در دو طرف جریانش از شداب ترین اراضی آریانه بلکه افغانستان شمار رود. رشته های انهار هری و مرزاب را سلسله کوه پاروپامیس (هندوکوه) از هم جدا میکند، این کوهها حالا در هر حصه بنام جدا گانهئی خوانده میشود.

بلاد مشهوره آریانه اینهاست :- هرات اسفزار (سبزوار) بغشور (در

نزدیکی قلعه مورحاليا خراب است) . سرخس قدیم ، بوشنگک یا فوشنج (زندجان
حالیه) کوهستان ، اوفه (اوبه) شهرک (خراب افتاده) .

اما شهر هرات قدیمترین شهرهای آسیای وسطی است ، مورخین اسلام و یونان
بنای او را با اسکندر کلان نسبت میدهند و بقول بارتولد بطليموس تحت عنوان
Ariametropolis و هم چنین ایزویدرخارا کسی Lsidori characeni
غیر از شهر ارتا کوان (پایه تخت قدیمی بومی هرات) نژین شهر نام میبرند . و
شهر ارتا کوان را گویند در محل ارگ کنونی هرات واقع بوده است . ولی شک
نیست قبل از اسکندر شهری در هرات موجود بوده چه محل اولین تشکیلات
جمعیتی نژاد آریا در افغانستان هرات بوده است شمس الدین سامی نیز در قلموس
الاعلام میگوید اسکندر شهر هرات را نه تعمیر بلکه توسیع و تزئین کرده و آن را
الکساندرویا آریانه نام نهاده است .

شهر هرات در دور های قبل الاسلام به اراسکه شهر بخدی یا خدی و بلخ ، پایه تخت
زرتشتیان و یونانیان گردید . در اهمیت مقام دومی جز کرد ، در دوره اسلام نیز
پایه تخت های عمده ممالک افغانستان بلخ و متعاقباً پشاور و مرو و به لاخره غزنی و غور
و بامیان بود . معیناً شهر هرات از عظم بلاد امه محسوب و عاقباً قمر شهزده های صنعت
بشمار میرفت که از آن جمله بودند شهزده مسعودی سرزمین اروند محمود غزنوی و شمس
الاوله ابوالفوارس طغته بن نب ارسلان سنجوقی محمود شاهر معروف حکیم
ازرقی مروی ، در عهد دولت قوی . شهکت شهنشاهان شاه : رحمت و حسن هرات
بسی افزود . شهزده غیاث الدین

مع معروف هرات در تحت

عهد هرات داری دوزده هزار دکان آبدان و شش هزار حمام و کاروانسرا

و طاحونه (آسیا) و سه صد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و چهار صد و چهل و چند هزار خانه مردم نشین بود . یاقوت حموی که در اوایل قرن هفتم هجری (۶۰۷) مرآت را زیارت مینمود ، بسی مفتون بساتین و عمرانات او گردیده و می گوید این شهر شهر از ثروت و کمال ، علما و فضلا مالا مال است . واقعا مدارس مرآت بود که امثال فخر رازی را در مهد فضیلت خویش می پرورید . پارچه های مرآت که زربفتی و دارای تصاویر گوناگون بود از انفس نفایس آسیا بشمار میرفت حتی همین صنعت نفیس بود که در دور مغول دوباره باعث بعد از قسای شهر مرآت گردید یعنی مغول بعد از انهدام مرآت پارچه هایش را پسندیده و امر بتعمیر دوباره شهر نمود .

در آخرین محارباتی که از اواخر قرن پنجم تا اوائل قرن ششم هجری بین سلاطین خوارزم و غور مشتمل بود ، علا الدین محمد خوارزم شاه معروف ، در عهد دولت : ... سلطان مشرقین و شهنشاه مغربین ، محمود بن محمد بن سام بن حسین ، آخرین پادشاه غوریه ، در حین محاصره مرآت بشهر آب بست و برج خاکستر را بباد داد و بقول ابن اثیر این مسافرت خوارزم شاه مصادف با سال ۶۰۳ هـ بود در یکی از این محاربات عطا ملک جوینی صاحب جهان کشا بتاراج و بربادی بادغیسات از تعاول خوارزمیان نیز توضیحاتی میدهد . در سال ۶۱۶ هـ = ۱۲۲۱ عیسوی تولی پسر چنگیز خان مرآت را بمصالحه اشغال کرد و سوای اعدام یک قول اردو ۱۲۰۰۰ ، عساکر محافظ مرآت دیگر ضرری بشهر و شهریان نرسانید ، ولی در سال آینده مرآت عصبان نمود ، مغول ششماه بمحاصره پرداخته عاقبت شهر را شکافتند و از فرط خشم و افتراس آن شهر معظم وزیران را بخاک سیاه نشانندند . بعد از چنگیز اوغدی خان پسر او ۶۲۴ - ۶۳۹ هـ ، بعزت پسندیدن پارچه های زربفتی مرآت امر بتعمیر شهر جدیدی داد و هراتیان بقية السیف مغول از هر طرف مشتاقه آهسته

آهسته بتعمیر پرداختند .

در عهد منگو « ۱۲۵۱ - ۱۲۵۹ = ۶۳۸ - ۶۵۷ هـ » سر بر آورده
مشهور غور شمس الدین محمد کرت صاحب قلعه خیپسار (این قلعه در بین راه هرات
وغور فاصله دو روزه راه از شهر هرات واقع بوده) شهر هرات را بدست
آورده و اساس سلطنت سلسله غوری الاصل را استوار نمود . رونق دوباره
هرات نیز ازین تاریخ شروع می شود ، خرابی بلخ و مرو سبب شد راه تجارتی آسیای
غربی که رو به تورکستان چینی از شمال شرق و هندوستان در جنوب شرق میرفت ،
متوجه هرات شد بلکه شهر هرات نقطه اتصال تمام راهائی گردید که به ملک
عمده آسیا میرفت و این مطلب با اهمیت شهر هرات بیفزود و تا احداث راه آهن
مهم شمرده میشد . ملک فخرالدین کرت « ۶۸۴ - ۷۰۸ هجری ارگ کنونی
هرات را بنا کرد و موسوم بقلعه اختیارالدین شد ، هکذا قلعه دست نیافتنی امن
کوه و با اسکله در چهار فرسخی جنوب غربی شهر در دوره کرت اعمار گردید
امیر تیمور کورگان در سنه ۷۸۳ هجری = ۱۳۸۱ م هرات را فتح و دیوارهای
داخلی و خارجی شهر را تخریب نمود . بعد از تیمور هرات بصفت پایه تخت
خراسان ممتاز شد ، چندی میران شاه پسر او و بعد هاشمیرخ معروف از سال
۱۳۹۷ ع این شهر را مقر حکومت خود قرار داد ، شاهرخ استحكامات شهر
را که پدرش منهدم نموده بود در سال ۱۴۱۵ م آباد ساخت . از سائر سلاطین
مقتدر تیموریان سلطان ابوالسعید « ۱۴۵۸ - ۱۴۶۹ ع » و سلطان حسین
« ۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ ع » شهر هرات را پایه تخت قرار دادند . غلب عمرانات
ضیه که هنوز آثار آن در نواح شهر باقیست یاد گذار سلسله تیموریه سابق
الذکر است . اصلی هرات در شمال غربی شهر که درای سه قسمت و منارهای

متعددی بوده از تفایس معماری هرات حساب میشد، مسجد و مدرسه مربوط باین مصلی را ملکه محبوب هرات گوهر شاد در عهد شاهرخ بنا کرد، بقول بار تولد از دیدن بزرگی و ظرافت گنبد و محرابهای این مسجد و تنوع و تزئینات او مستر آیت G.E.Yate و مسیو فریه اظهار تحسین کرده اند، همین ملکه بود که مسجد واقع در جهت جنوب روضه ثامن الائمه را در شهر مشهد اعمار نمود، و مستر فرزر J.B.Fraser مسجد گوهر شاد را در مشهد عالیترین عمارتی میداند که در تمام مملکت فارس دیده است.

بعد از انقراض سلسله تیمور و استقرار شاهی بیک ازبک در ۹۲۳ هـ، هرات رو بخرابی رفت. شهنشاه اسمعیل صفوی فارس بعد از یک سال شهر هرات را اشغال و نفوس زیادی را بقتل رسانید، در عهد شاه طهماسب و شاه عباس صفوی (۹۰۵ - ۹۳۰ - ۹۵۸ - ۱۰۳۸ هـ) ازبکها مکرر بهرات تاخته و استیلا جتند، مدافعات صفویها و هجوم ازبکها بی نهایت اسباب خرابی هرات گردید، عباس شاه صفوی مجبور شد رباطهایی در سر راه یورش ازبکان برای اقامه شانشین عسکری تعمیر نماید که هنوز آثار آن باقیست. سلطه و نفوذ صفویها تا سال ۱۱۲۹ هـ در هرات طول کشید.

ابدالیان افغان از سال ۱۱۲۹ هـ صفویها را از آریانه کشیدند و در ۱۱۳۵ مضافات خاف را مسترد نمودند و مشهد را در محاصره گرفتند. در سال ۱۱۴۴ هـ نادر شاه افشار از رقابت بعضی اقوام افغان با ابدالیان هرات استفاده کرده و در نتیجه امداد آنها هرات را اشغال نمود، بعد از قتل نادر شاه ترکمان ابدالیان هرات را مسترد نمودند و بر خراسان استیلا جستند. ازین به بعد استیلا که محاربات علی افغانها با فارسها در سرزمین هرات آغاز می نماید، تاریخ از سال

۱۲۲۴ هـ تا ۱۲۷۳ یعنی در مدت پنجاه و یکسال دوازده محاربه بین افغان و فارس نشان میدهد، در طول این مدت هزارها نفوس هرات کشته و هزارها نفر دیگر از قحط آرزاق فوت و فرار گردید، عمرانات نفیسه حوالی شهر بخاک برابر و پساتین مشهوره او بخارزارها تحویل یافت.

در سال ۱۲۵۴ هـ هنگامی که اردوهای بریتانیا حدود مملکت افغانستان را عبور می نمود و تمام ملت افغان تبه تبه قیام و مقابله را در برابر آن دولت عظیم در نظر داشت قجرهای فارس با تمام اردوهای خود موقع را غنیمت شمرده بولایت آریانه تاخت آورده و شهر هرات را محاصره نمودند، در یکی از روزهای سال ۱۲۵۵ هـ تنها تعداد کله های توپی که قجرها در یکروز بداخل شهر انداخته بودند بچهل هزار میرسید. در اثر این کله باری دو هزار زن و طفل شهید و اکثر عمارات داخل شهر خراب شد. جلگای هرات و بادغیسات تا قره تپه و قلعه نو و مرغاب و میمنه از طرف الله یارخان آصف الدوله، مقدمه اجیش قجر تاراج و بنی گردید. چون این محاصره شهر هرات (با وجود حضور شخص پادشاه فارس و داشتن چندین صاحب منصب اوروپائی امثال مسیو سیمینوف و ژنرال پروسکی و موجودیت شهرت ده ها و قماندانهای بزرگ فارس) تقریباً ده ماه طول کشید و در ضی این مدت افغانها مدافعه نموده ابداً هیچگونه شرایط فارس را قبول نه نمودند حتی شهریار کامران افغان از سهلترین شرایط فارس که عبارت از فرستادن میر عبد رحمن خضط معروف هرات را بفارس، و فرستادن و زیر خویش یار محمد خان نیکوزئی را بملاقات شاه قجر باردوگاه فارس باشد، بزرگ کشی نمود، ایند بصیبت شاه قجر افزوده و امر داد تمام اسرای افغان را که در اردوگاه او بود قتل کرده کردند و بعد از زمان ناکامی و مراجعت بفارس هر فرد افغان که سیر میشد بلاوجه

اعدام میکردید : دوازده هزار نفوس داخل شهر که بعدت گرسنه گی دایمی از شهر برآمده و باردوی دشمن پناهنده شدند عموماً در تحت نظارت قطعات عسکری جانب خراسان نفی و تبعید گردیدند .

در تمام این محاربات نیمیقرنه اگر چه اغلباً مغلوبت قسمت فارس بود با آن شهر هرات رو بخرابی و اضمحلال روان شد ، بحدیکه بارتولد از قول مسیوقریه مینویسد نفوس شهر هرات قبل ازین محاصره قجرها هفتاد هزار نفر بود و بعد از محاصره فقط به شش یا هفت هزار نفر رسید . در عهد دولت سدوزائی ها و محمدزائی ها وزیر معروف یار محمد خان و شاه شهید و اعلیحضرت شیرعلیخان به ترمیم جامع کبیرغیاث الدین غوی و تعیین اوقاف و تعمیر عمارات و باغها و تاسیس مدارس پرداختند و اعلیحضرت امیر عبدالرحمن عمارت چهارباغ را بنا نمود ؛ متأسفانه در دوره پادشاه موخرالذکر بقایات صالحات عمرانات فی...ه حوالی شهر بکلی معدوم شد و در سال ۱۳۰۳ هـ باصرار و الحاح انگلیزها که از لشکر کشی روسها بها هرات در اندیشه بودند ، بقایای عمرانات مصلی منهدم گردید .

از مقامات مشهوره در نواح شهر هرات یکی کازرگانه است که بقول بارتولد مقرر سلاطین سابق هرات بوده ، و مدفن صوفی معروف قرن یازده عیسوی خواجه عبدالله انصاری است . بمقیده مسیوقریه در ازمینه سابقه تمام عمارات و ابنیه حوالی شهر جزو شهر هرات بحساب میروند اسفزار در فاصله سه منزلی هرات واقع و دارای چهار شهر کوچک بود که منجمله ادرس کن و حالیه این اسم بقریه اطلاق میشود . محال اسفزاری بی نهایت سرسبز و معمور بود ، شهر اسفزار در زمان تیمور لنگ در سال ۱۳۸۳ فرنگی دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید و مناری از اجساد دو هزار نفر زنده جان برپاشد . این تخریبات دویمی بود که بعد

از چنگیزخان در اسفزار تطبیق گردید زیرا خرابی اول اسفزار از طرف هواگر چنگیزخان واقع شده بود . قلعه بالای کوه « در فاصله نیم ساعت از اسفزار » در دوره اسلام معمور و مسکون بوده و پسان ها خراب شد بقول اسفزاری صاحب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات که از خرابه های اسفزار و طن خود قصه میکند قلعه مذکور « مظفر کوه » نامیده میشد .

شهر بنشور در کشک روس نزدیکی آبادی کنونی قلعه مور واقع بوده است ، خرابه های بنشور محوطه بزرگی را اشغال کرده و در وسط این محوطه بر روی تپه مصنوعی و مرتعی آثار قلعه که از آجر ساخته اند نمایان است و مسیو بارتون در بیان افسارتی مینماید . شهر پوشنگ یا فوشنج در فاصله یک متری هرات واقع و در قرون وسطی شهر مشهوری بوده که اکنون بقریه‌ای تحویل یافته این شهر و طن خانواده معروف آسیا آل طاهر است این خاندان در شرق و غرب عالم اولین سلسله هستند که در مقابل استیلای سیاسی عرب زودتر از همه علم استقلال برافراشته اند . فوشنج بسی شاداب و معمور بود حمد الله قزوینی در تعریف بساتین و میوه های او میگوید تنه انگور او با لعل بر یکصد و چند نوع میشود .

شهر کوهسان آبادان بوده و در اثر انقلابات و محاربات مکرره خراب شده که حالا خرابه زاری بیش نیست ولی محوطه های شهر قریبش هنوز پدید رست ، اوفه یا اوبه شهرک کوچک و مقبولی بوده یا قوت ازو تعریض میکنند و فضائی بزرگ آنجا را میشارد و اکنون هم از معمورترین قسمت آریه حساب میشود و در اطراف عمرانات حایه آثار دیوارهای آبادی قریب نمدین است . در قریه

سنگهای مرمر سفید را از نزدیکی همین اوبه استخراج میکردند. شهر سرخس خیلی عتیق بوده و بسببیکه در سر راه نیشاپور به مرو است اهمیت زیادی داشت باز تولد او را از حیث بزرگی برابر نصف مرو شمرده است ولی این اهمیت بعد از احداث راه آهن ماوراء خزر سقوط کرد ، سرخس قدیم در سمت عین رود خانه هری و متعلق بدولت روسیه است سرخس نو در حدود فارس داخل شده اول الذکر دارای صد خانوار اهالی و مؤخر الذکر دارای یک قلعه بوده ، بقول مختار بکر صاحب تاریخ تورکستان سرخس امروزه دارای دو هزار نفوس است . از قصبات معروف آریانه یکی هم قصبه کاریز مربوط بسواد غیسات است که بقول جغرافیای نزهت القلوب مقام حکیم برقی مؤجد و مخترع ماهنخشب مشهور است . صفحات طوس ، نیشاپور ، ازروی جغرافیا و تاریخ قسمت غربی آریانه را تشکیل میدهد و شهر عمده آن همان نیشاپور است شهرت نیشاپور با آوازه خاندان طاهری فوشنج یکجا مشتهر گردید زیرا اولین آبادکننده خراسان همین خاندان شمرده میشوند بعد از آل طاهر سلسله صفاری سیستان نیز نیشاپور را پایه تختی گزیدند و سلاجقه به آبادی آن همت گماشتند ، نیشاپور از عهد سامانیان و غزنویان پایه تخت خراسان شناخته میشد ، لهذا در علم و فضیلت و ثروت از بلاد عمده بوده و در ردیف بلخ و مرو و هرات جاداشت معادن مس ، آهن ، نقره ، فیروزه که از استخراج میکردید شهرتی بسزا داشت ، عشایر غزنو در ۳۵۱ م این شهر را تخریب نمودند و شهر جدید در حصه غربی شهر قدیم در محل شادیاخ آباد شد و بسرعت پیش رفت در ۱۲۲۱ م = ۶۱۶ هـ مغولها بسختی او را منهدم و باستانی چهارصد نفر صنعت کار اهالی را قتل عام نمودند ، بعد از سقوط مغولهای

فارس نیشاپور جزو حکومت سربداران سبزوار گردید و در سال ۱۳۸۱ م = ۷۸۳ هـ درید اقتدار امیر تیمور سپرده شد در قرن هجده میلادی محاربات فارس با احمد شاه بابای ابتدایی نیشاپور را سقوط کلی داد و در اخیر همان قرن بعلت خانه جنگیهای افغانستان نیشاپور از افغانستان مجزا و مملکت فارس مربوط شد نیشاپور مدفن فریدالدین عطار صوفی معروف و حکیم عمر خیام لوگری است که وزیر مشهور هرات علیشیر مرقد مذکور را در حوالی شهر اعمار کرده است . شهر طوس در قرون وسطی شهری نداشت تولی خان پسر جنکیز او را تخریب کرد و در زمان او غدی خان تجدید عمارات شد بعد از سقوط مغولهای فارس جزو قلمرو حکومت امیر ارغونشاه رئیس طایفه جون خرابانی گردید و در سال $\frac{744}{1382}$ هـ = ۱۳۸۲ م علی بیگ پسر ارغون محکوم امیر تیمور شد در سال ۱۳۸۶ م طوس بوا - صه شورش اهالی خود تلفات زیادی داد و بعدها مشهد با لحاظ مذهبی ترقی کرده و اهالی طوس بدانجا شتافتند ، امام احمد و محمد شزالی و شاعر دزم سرای مشهور فردوسی در آنجا مدفونند .

اما شهر مشهد آهسته آهسته ترقی نمود و بعد از اشغال تور حکما بر کربلا و نجف توجه شیعه را باین مقام معطوف و لهند بسرعت دارای اهمیت مدنی و روحانی گردید . و بهمان تفصیلی که در موضوع نیشاپور گفتیم در اخیر قرن هجده مسیحی طوس و مشهد با صفحات جه و خوف و غیره از فغانستان منزع و بفارس ضمیمه شد . در ترقی ۹۹ عیسوی روسها بدهنه ذوالنهار (سرحد حالیه افغان و فارس در رود هریرود) حمله کردند و کاه مندن و - زس بد به موضع هشتادان تجاوز نمودند و در نتیجه موضع مذکور به منبت فارس بین فغان

وقارس بحکمت انگلیسها مقسم گردید (۱) .
ولایت آریانه مثل ولایت باختر وطن اصلی و مبداء و منشأ ام آریه
شناخته شده ، راجع باینکه آریانه از کدام جا و در کدام تاریخ وارد آریانه
شده و به تشکیل جمعیت پرداخته اند ؟ بایستی قبلاً دانست ششهنزاز سال پیشتر

(۱) در قرن ۱۹ عیسوی و القات مهمی در سرحدات شمال شرقی و شمالی غربی افغانستان
رخداد منجمه واقعه اول در سال ۱۳۰۲ قمری است : درین سال اعلیحضرت امیر
عبد الرحمن خان سفره مند بود و کیسون حدبجشی افغان و انگلیز در گلران هرات معاینه حدود
می نمودند عسا کر روس بردهنه ذوالفقار عرض نمودند و ژنرال کامروف بسایر سرحدات
هجوم نمود محافظین افغان در دفاع شدیدی که بروز دادند یا افسر هجوع خود کلنل شاه مراد
خان گفته شدند و روسها در ۱۲ جمادی الاخر آنسال آق تپه و پنجه را تصاحب نمودند .
در سال ۱۳۰۳ قمری کیسون افغان بریاست سعدالدین خان والی هرات و کیسون روس
بریاست کلنل کابریک و گسپدین لوکسرج بماینه ذوالفقار پرداختند و متعاقباً باتفاق کیسون
انگلیس (در تحت ریاست دیورند مشهور) بماینه و تعیین حدود شمالی افغان و روس مشغول
شدند درین تعیینات افغانستان توانست علاقه خیاب آقچه را (که مطابق معاهده ۱۸۷۳ م
لندن به روسیه واگذار شده بود) مسترد نماید .

در سال ۱۳۰۵ قمری نزاع افغانستان و فارس راجع به هشتادادان در گرفت کیسون
افغان در تحت ریاست ژنرال غوث الدین خان و کیسون فارس در تحت ریاست ناظم الملک
برای حل مسئله مامور شدند و کیسون انگلیس بانتهی ژنرال کونسل مشهد مستر منکلین
(بصفت حکم ثالث) مداخلت نمود در نتیجه چندین بار مذاکره و التواهی مجلس آخر الامر
فارسیها بماونت انگلیس موفق شدند که هشتادادانرا باافغانستان تقسیم نمایند .

در سال ۱۳۱۲ قمری عسا کر روس بر مقامات غنده ، شاخدره بدخشان تجاوز کرده
و معدن لعل غاران را اشغال نمودند ، افغانستان کیسونی در تحت ریاست غلام محی الدین خان
و مفتی حاشور محمد خان برای مذاکره و تعیین حدود پایرات افغانستان و روس مقرر نمود
کیسونی هم از انگلیسها بریاست ژنرال جرارد برای حل این مطلب رواه پامیر شد و در
نتیجه در سال ۱۳۱۳ قمری دولت روسیه مشکی ، کوقا ، واهان علاقه های درواز
اوشان ، شغنان را واپس بدولت افغانستان مسترد نمود .

هنگامیکه بزرگ هند و اروپا در سواحل رود ولگا و یا بقول بعضی در سواحل بحیره بالیک و یا در آسیای وسطی زیست می نمودند ، هزار سال بعد تر شعبه آریین از سا پر شعب جدا و بصفحات جنوبی عزیمت نمودند و مدتی هم در اراضی واقع بین انهار سیحون و جیحون زندگی کردند ، پس از آن شعبه آریین رخت مهاجرت بولایات باختر و آریانه کشیده و بعد از کمی بسه قسمت منقسم شدند ، قسمتی براه پامیر جانب هند مشتافتند اینها چون از نهر سند Sindhu عبور نمودند بهمین اسم معروف شدند و پس آنها تلفظ ایرانی سند به هند Hindu تبدیل یافت چونکه س هندی همیشه مطابق ه ایرانی است ، مورخین مهاجرت شعبه هندی را در هندوستان در حدود دو هزار و پنجاه سال قبل المیلاد ذکر کرده اند . قسمت دیگر به فلان مملکت فرس (ایران - لیه) سر ازیر گردیده و در آنجا منسب شده اند و از نجمه است پارسه ها (فرسی ها) که حصص جنوبی مملکت را اشغال نموده و خود شان را پارسه Farsa نامیدند ، و میدیا که در قسمت شمال ولایت نوطن کزیده موسوم به مدیا گردیدند . مورخین هجرت این شعبه را به ولایتهای مملکت فرس در حدود دو هزار سال قبل المیلاد نشان میدهند .

قسمت دیگر همان آریین های است که در باختر و آریانه رحل قامت افکنده و ازینجا بسایر وادیهای مملکت فغانستان منتشر گردیده اند . آریینهای افغانستان بدو نام خودشانرا بولایت هرت گزشته و به آریه موسوم نمودند و بعد هاشاخه های که ازینجا در حصص مملکت تقسیم شدند غالباً سامی مقامات و ضوابط شان بیست تیر ایلات جنوبی همین گمان آریه به عمل

رسید چنانیکه اسم غوریان در صفحات غربی ولایت حالیه هرات تحریف گله
 آریان است که پس از به اوریان و غوریان تبدیل یافت و اسم محل و اهالی غور
 در جهت شرقی هرات نیز تحریفات همان اوریان و غوریان بوده است شاخه دیگر
 آریانها از آریانه در حصص جنوب آن ریخته و باندک تحریفی موسوم به اسکائی
 شدند ، اسکائیا نام خود را بوطن جدیدشان گزاشته و اسکاستین خواندند
 که پس از به سکزی و سجستان و سیستان تبدیل یافت . بقول بیلاو اسم
 افغان نیز مشتق از زبان آریایی بوده که اولاً اغوان (محرف اروان) بوده
 و پس از اوغان و بالاخره افغان شهرت یافت ولی ملتفت باید بود اوغان اسم
 طاقهائی از طوایف پشتون بوده و درین اواخر اسم ملی رعمومی گردیده است .
 شاخه عمده آریسهای افغانستان که بولایت باکتر (باختر) توطن اختیار
 کرده و بهمان نام موسوم شدند ، قسمتی از آنها بسایر حصص افغانستان
 هتافتند و غالب ازینها نامهایی که اختیار کردند تحریف همان اسم باکتر
 و باکتیا بوده است و از آنجمله است طوایف باکتیا که بعدها پاکتیا و پختیا
 و پشتیا شده و اجانب آنها را پرستانا و پشنانا گفتند ، ولایت اینها نیز
 موسوم به پاکتین گردید که هیرو دوت ابوالسورخین حدود جغرافیائی و
 طوایف عمده آن را ذکر میکند و مادر قسمت های آینده از آن بحث خواهیم
 نمود . هکذا مملکتی که در نقشه های قدیم بلور و بولر نوشته شده تحریف همان
 اسم باکتر (باختر) است مستر بیلو درینمورد توضیحاتی قابل توجه مینویسد
 او میگوید : علاقه بلور جزو بیکتیا بوده و طوایف کافرستان (نورستان
 حالیه) و چترال (کاشغر) یاسین ، گانگت ، سکار دورا شامل است ، و بلور
 فی حد ذاتها محض از تبدلات طبیعی لفظ باختر بوده ، و اینجا بیلو خواسته است

با آوردن امثله مقوله خویش را تائید کند از آن رو چند عدداهای پشتو (افغانی)
و فارسی را که تحریف و تبدیل یافته همدیگرند باینقرار تذکر میدهد : -
(پشتو) پدر (فارسی) لود (پ) دختر (ف) سول (پ) سوختن (ف) مور
(پ) مادر (ف) پلندر (پ) پدر اندر (ف) .

اروپا ئیها آرین هارا بقول بار تولد در معنای (هند و اروپائی آسیائی)
بدوشاخه منقسم کرده اند :-

اول شعبه هندی ، دوم شعبه ایرانی یعنی آریسهای افغانستان و فرس (ایران حلیه)
تا قسمت های شرقی شبه جزیره (آسیای صغیر) این تقسیمات از روی علامت زبانی
است که یک واحدی را تشکیل میدهد . بار تولد میگوید که ایران که در اول ایران بکسر
همزه بود بعدها پیدا شده و مضاف الیه صیغه جمع کله آریا (Airyanam)
است که به معنی مملکت آریاها میباشد ، این کله را برای اولین دفعه در کتاب
ارائسفن قرن سوم قبل میلاد - بشکل یونانی آن یعنی Ariane میباشد سرحد این
آریانا بقرار ذیل بود در شرق هند . در شمال سلسله های هندو کوه و سلسله
جیان که در غرب آن واقع است در جنوب اوقیانوس هند . سرحد غربی از
دروازه خزر یعنی از ممبر کوهستانی در ناحیه کما پورت ر و مدیا و کارا منیا
(کرمان) را از پرسید (فارس) جدا میکند . مستر بیو میگوید در جغرافیای
قدیم فارسی ها مملکت افغانستان را یاور تا بتسمینند ، چنانکه یونانی ها او را
آریا میگفتند .

در کتیبه های داریوش شاه ایران بکنه مملکت فرس ضایق شده ، ولی
بضوریکه پروفیسر راکوت مستشرق شهرت من میگوید در قطعته شمش رود
آمون مثل خوارزم ، سغد (سمرقند ، بخارا ، خجند) تاشکند) وغیره (پرنهلا)

نامیده میشد ، و برای همین تفریق ممالک بود که افغانستان را (ایران شرقی) میخواندند . هکذا مار کوارت در جای دیگر میگوید و لایات (۱) توران (بلوچستان) مکران ، سند چون جز طبیعی ایران نبوده اند لهذا همیشه بنام غیر ایران یاد میشدند و از هماجمت است که در کتیبه ها (شاهان ایران و آن (غیر) ایران) نوشته شده است .

در مقابل ایران کلمه توران ذکر شده و تورانیها بقول مورخین یکدسته سردمان آریائی نژاد ولی بادیه نشین بوده و با آریسهای شهر نشین متفاوت بودند ، اینهارا بعد ها طوائف هون و تورک طرد نمود و نام شان به محلی از خبوه باقیانده و تا قرن هفتم میلادی معروف بود ، در قرن های بعد المیلاد تعبیر توران بسادیه نشین های سوار التای انتقال یافت . این مطالب را مار کوارت ذکر میکند و میگوید مسکن این تورانیها حوضه آرال بوده و پسان بمملکت تورکها (تورکستان) اطلاق شد و گاهی تمام دنیای آسیا وسطی یعنی از دغشهای جنوب روسیه تا چین توران شناخته شده و آنها را نه تنها در مقابل ایران حالیه بلکه در مقابل تمام آرین ها قرار میدادند .

بهر حال آرین ها در هرات به تشکیل جمعیت و مدنیتی پرداختند ، و درین عهد هنوز زبان اصلی آریائی در تمام ممالک افغانستان و فارس و هند حکومت مینمود رفته رفته تاثیر وضعیات جغرافی و عوامل طبیعی السنه این ممالک ثلاثه را از هم منفرد و ممتاز نمود تا آنکه در هند سانسکریت و در افغانستان همان زبان معروف به اوستا و یازند معمول و مروج گردید ، فارسی ها هم بعد ها زبان پهلوی قدیم را

(۱) این توران یعنی بلوچستان غیر آن اسمی است که به توران صفحات شمالی افغانستان و ایران کنونی اطلاق میشد اسم توران در حدود قرن دهم عیسوی به بلوچستان افغانستان نیز منطبق میگردد .

مستعمل ساختند. در حدود هفت قرن قبل از میلاد که با کتیا در شمال آریا دارای تشکیلات مطلق بوده و زرتشت مشهور احکام اوستارا و سیله ارتقاسی معنویه ملت قرار داد و لایت آریانه بالطبع تحت الشعاع باخت واقع گردید و مذهب زرتشتی در آریانه جانشین مذهب قدیم آریائی (قوای طبیعت پرستی) شده معابد زرتشتی در آریانه تعدد پیدا کرد و از آنجمله معابدی که در جوار شهر هرات بالای قتل کرها بنا شده بود تا قرون وسطی پایدار و مورخین از آنها ذکری میکنند.

بعد از سقوط باخت و استیلای دولت هخامنشیان فارس (قرن شش تا چهار قبل از میلاد) و لایت آریانه جزء ممالک فارس گردیده و چنانیکه هیرو دوتس ذکر کرده با ممالک سغدیان ، خوارزم ، پارت در ردیف یک ساتراپی (نائب الحکومه گوی) قرار گرفت ، بطوریکه تاریخ باخت میفهماند ازین تسلط خارجی مدنیق باید بآریانه نگردید. در اواخر قرن چهار قبل از مسیح اسکندر یونانی خاندان هخامنشی را برانداخت و خردش باذات و رد آریانه گردیده و شهر هرات را تعمیر یا توسعه نمود. بعد از فوت اسکندر و استقرار دولت باخت ولایت آریانه مثل تمام حصص افغانستان مربوط به بلخ شد یونانیان بلخ تاهری رود حکومت مینمودند و از آن جمله است یونانی دیمس شهنشاه (۲۲۰ ق م) باخت که مسکوکات او در موزه کابل موجود است. مدنیت باختری یونان در آریانه نفوذ نموده و اسباب ترقی آن گردید ، ولی رقابت و محاربات یونانیان باخت و دولت پارت ها در فارس همیشه بضرر آریانه خاتمه مییافت مخصوصاً در جنگهای که یوگری دیس شهنشاه (۱۶۵ - ۱۳۵ ق م) باخت (آن شهنتهی که تاعاورای سند بهزارها شهر حکمفرما بوده) پادشاه پارت ها بر پانمود ، آریانه

خساره زیادی متحمل شد در صورتیکه مردم هیدیا ازین جنگها استفاده بسیار کردند . متر سن ازین پادشاه تعریف میکنند و مسکوکات او در موزه کابل موجود است در قرن دوم قبل المیلاد هنگامیکه پارتها قوی شده بودند در سلطنت مهر داد اول ، علاقه های اسپونا و توری یوی یا از ولایت آریانه مجزا و بحکومت پارتها منظم شد .

بعد از سقوط دولت باختر و استقرار سلطنت کوشانیان افغانستان ، آریانه تا قرن سوم بعد المیلاد جز دولت کوشانی بوده و هم درین عهد مذهب بودائی در نواح آریانه نفوذ نمود ، از قرن سوم تا قرن ششم بعد المیلاد آریانه مثل دوره کوشانی ها در زیر قدرت دولت هیاطله افغانستان اصرار عمر می نمود . در اوایل نصف دوم قرن ششم که ساسانیان فارس با تورکهای ماورالنهر ساخته و به قسمت های غربی افغانستان حمله نمودند تخارستان در تحت تسلط تورکها رفت و نوشیروان مشهور در سال ۵۶۵ میلادی بر ولایات باختر و آریانه مسلط شد . از آن بعد تا ظهور اسلام این تسلط طول کشید . در قرن های شش و هفت میلادی مثلاً که ولایت مرو و مرکز نصرانیان نسطوری گردیده بود ، در هرات نیز نفوذ مذهب نصرانی منبسط شد و معابد آن هادر جوار شهر هرات معمور گردید حد الله قر وینی و بار تولد محل ابن معابد را (بین شهر و معابد زرتشتی که در قلعه کوه بفاصله دو فرسخ از شهر هرات واقع بوده رشک (زسک) نامیده میشد و پسان به امکساجه (اسکساجه) و سوو گردید) تعیین مینمایند .

بعد از آنکه مرور و هور و اختلاط اله یونان و فارس زبان قدیم آریانه را اهرم برد آهسته آهسته زبان نوینی در آریانه معمول گردید که پسان ها او را زبان هروی خواندند زبان هروی مثل السنه زابلی و سکزی یکی از مشتقات زبان

آر یائی است ، این زبان تا اوایل دوره اسلام نیز باقی و پدیدار بود و بعد از تسلط زبان عرب حکم زبان متروکی را در بر گرفت علامه محمد قزوینی در حواشی کتاب مجمع التوا در مینویسد :- عبدالله انصاری الهروی کتاب طبقات الصوفیه لابن عبدالرحمن السلمی را املا نموده و بعض تراجم از خود بر آن افزوده ، یکی از سریدان وی آن آمالی را بزبان هروی قدیم جمع کرده ، پس از آن در قرن ۴م هجری عبدالرحمان جامی آن آمالی را از زبان هروی به عبارت فارسی معمول در آورده و تراجم مشایخ دیگر را بر آن افزوده و کتاب تفحاح الانس معروف را ساخته است .

زبان عرب اگرچه زبان علمی و سیاسی آر یانا گردید ولی نتوانست زبان ملی قرار گیرد لهذا بزودی زبان دیگری که فارسی افغانستان باشد بوجود آمده و رفته رفته زبان عمومی گردید که امروز هم به علاوه زبان پشتو در آریانه معمول و مروج است .

مسلمین در عهد حضرت خلیفه ثالث رضی الله عنه بر آریانه استیلا کرد و مذهب اسلام نشر شد ، ولو چندین بار مردم آریانه مثل سایر اهالی افغانستان بر ضد دیانت جدید بشوریدند که را نجمه بود و قعه مشهوره قسنه گذر که در سال ۴۶ هـ آخر الامر دیانت مقدس اسلام صفحات مذاهب سایر را شسته و مذهب عمومی آریانه قرار گرفت . دوره اسلام در آریانه ینک مدینت جدید و مشهدی را ایجاد نمود ، کمی نگذشت که در قرن سیوم اسلامی طاهریان هرات خراسان را تقریباً مستقل ساختند و بتعمیر ولایت آریه پرداختند بعد از طاهریان سلسله صفاری سیستان آریانه را اهمیت دادند در عهد سمنیان پنج و بخارا آریانه آقدر بارونتی بود که حتی یکبار بد شده مشهور سمنی امیر

نصر بن احمد چهار سال پایه تخت اصلی خودش را گذاشته و در شهر هرات
 توطن اختیار کرد تا قایت بخارا ایشان در باری شعر و موزیک را بهم آمیخته و
 در اثر تهیجات خمار اور صنعت کار مشهور رود کی شاه را مانند ماهی با آسمان
 بخارا کشیدند . به اهمیت و مدنیّت آریانه در دوره سلاطین غزنوی بسی بیفزود
 و سمت پایه تختی دویم افغانستان را کسب نمود ، هرگز اداره و لایات مرو
 و خراسان و عراق نیز آریانه گردید . این اهمیت در دوره سلاجقه نیز باقی و پایدار
 بود ، اما در دوره سلاطین غورچانی که قبلاً اشاره کردیم آریانه از معمورترین
 ولایات افغانستان بشمار رفت و این معموریت تا دوره کوتاه استیلای خوارزم شاه
 طول کشید . ورود چنگیزیان ولایت آریانه را واژگون نمود و بعدها سلطه
 مغولهای فارس در آن بن شد تا اینکه خانواده سوری کرت از نوبه آبادی
 آن همت گماشتند و یکبار دیگر آریانه را در زمره ممالک آباد افغانستان قرار
 دادند . ظهور نیمور اگرچه اسباب خرابی شهرهای مشهور آریانه را فراهم
 نمود ولی احفاد او توانستند نسبت باین ولایت خدمتی بسزا ایفا نمایند .

استیلای مکرر از بلکها و تسلط صفویها و محاربات باهمی آنها و لایت
 آریانه را رو بسقوط و انحطاط کشانید . هکذا تجاوزات صفویها و مدافعات
 ابدالیان افغانستان و چپاول نادر شاه ترکان و محاربات تعرض کارانه قجرها
 و دفاع سدوزانیها این انحطاط و سقوط آریانه را به آخرین درجه رسانید .
 معیناً همیشه آریانه و هرات از معظمترین ولایات و بلاد وطن افغانستان بشمار
 رفته است .

اما اختلاط اقوام خارجی از قبیل عرب و مغول کمتر در آریانه بعمل رسیده
 بحدیکه از نژادهای مذکور اثری نمانده و آنچه بوده در اهالی وطنی تحلیل و تمثیل

کرده است ، طوائف پشته از عهد قدیم از جبال غور درین وادیهها سرا زیر شده و باهم مخلوط شده اند چنانیکه ایماقات فیروز کوهی ، تائینی ، جشیدی ، تیموری نمونه این اختلاطها بوده و از آثار طوائف کا کر و غور بشمار میروند . و این اختلاطها در عهد سلاطین غور و غزنوی و ابدالیان و بارکزیان بوفرت انجام گرفته و از انجمله اند طوائف مشهوره نوزائی ، اچکزائی ، پوپل زائی ، بارکزیائی . اسحقزائی ، علی زائی و سایر طوائف کوچی .

با کل حال آریانه در دوره اسلام یکی از مراکز علم و فضل و مدنیت دنیای آسیا بشمار رفته و علما و حکمای او در صف اول مشاهیر علمی وطن افغانستان قرار دارند و از انجمله اند .

علما و حکما : - مولانا عبدالرحمن جامی . مولانا کمال الدین حسین واعظ . مولانا شمس المله والدین . مولانا میر حسین معانی . حسین بن عالم مشهور بسید حسین علوی . علامه تفتارانی . حسین بن مبارک . ابولیت فوشتی . شمس الدین محمد اسفزاری و غیره . روحانیون و صوفیون : - خواجه عبدالله انصاری . ابوقاسم منصور بن احمد اسفزاری . مولانا شمس الدین محمد کهسانی . ابوالفتح عبدالملک بن عبدالله الکرخی . شیخ ابوالحسن فوشتی و امثالها .

مورخین : - میرخاوندشاه مشهور . سیف الدین هروی (صاحب تاریخ هرات) معین الدین اسفزاری (صاحب روضات الجنات) ابوالفضل هروی (صاحب تاریخ معجم الشیوخ . ابو محمد هروی (صاحب تاریخ مفاخر خراسان) معین الدین هروی (صاحب تاریخ مبارکشاهی) . سیف الدین هروی (صاحب تاریخ مونس گرن) حافظ ابروی هروی ثم طالقانی (صاحب زبدة التواریخ) بوزوج عیسوی هروی (صاحب تاریخ هرات) .

صنعت کاران : هزاد هروی نقاش معروف . حاجی محمد هروی (نقاش) خواجه
 ميرك هروی (نقاش) بنائی هراتی شاعر و موزیکچی معروف . عبدالقادر هروی
 شاعر و موزیکچی . امیر خلیل قلندر هروی خطاط مشهور . میر عبد الرحمان
 خطاط . دوست محمد هروی خطاط . میر علی هروی خطاط . محمد فایض خطاط . محب علی
 هروی خطاط . میرزا شفیقای هراتی خطاط مجور هراتی شاعر و خطاط و صاحب
 تالیفات در فن خطاطی .

شعرا :- حکیم ازرقی شاعر معروف . عسجدی (شاعر) سعید هروی .
 امامی هروی . حسینی هروی . ابوشعب هروی . محمدالدین اسفزاری صاحب
 حارستان ابونصر هروی . ظفر هروی . سلطان شمس الدین کورت . حضوری
 هروی . آر هری هروی . ابوالفتاح هری . عبدالرافع هری . عبد الله هاتفی
 هروی . مهری هروی شاعر . شاعره آغابکه هروی . شاعره بیدلی هروی
 و امثالها .





کی از مناظر دلاچی اندراب

تصحیح و غلطنامه

از قارئین محترم متمنی است که قبل از قرائت او راق مجله اغلاط ذیل را تصحیح نمایند تا در ضمن مطالعه به جملات مبهم و کلمات نامفهومی برخورد نکنند .

صحت	غلط	سطر	صفحه
البردور	البردور	۵	۱۶
سر آمدان هنر	سر آمدان هنرور	۱۵	۱۷
قلم مانی	قلم ماند	۱۴	۱۸
بین تربیت	به یمن به تربیت	۱۷	۱۸
اقتضا	اقتضا	۳	۱۹
عبارات رنگین	عبارات رنگی	۶	۱۹
بقول سر آمدان	سر آمدن	۱۱	۱۹
وتفحصات	وبصفتحات	۱۳	۲۰
صنعت	صفت	۵	۲۱
قلبی	قلمی	۱۱	۲۱
اکمال تحصیل	اکمال تحقیق	۱	پاوی صفحہ ۲۱
درموزه های	معد های		۲۱ د

یاد آوری و پیشنهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان
افتخانی و فارسی کوهستانی وطن را در نظر دارد!
هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و اربیات ملی انجمن ادبی را
درین راه کمک نموده و فتاً و وقتاً بکممدار لغات و اصطلاحات
وطنی را اعم از افغانی یا فارسی که مطابق بقواعد اصلیه زبان
متعارفی ملی بوده و بن نو نسدگان فعلی معمول و متعارف نباشد
ریب داده و باین انجمن اهدا بفرماید منشکراً بر رسم یادگار
و علاوه اظهار مدرشناسی نکه دوره مجله کابل را یگان بآنها
تقدیم خواهد شد.





شماره هفتم

فهرست مندرجات

نمره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱ :	تغییرات جسمیه یا افعال حسیه	شهبزاده احمد علیخان درانی	۱ الی ۶
۲ :	اخلاق	علام جیلانی خان اعظمی	۶ و ۱۲
۳ :	ذکاوت و غباوت اطفال	مترجم محمد بشیرخان منشی زاده	۱۳ و ۱۶
۴ :	مبارزه در حیات	جناب مستغنی	۱۷ و ۲۳
۵ :	یادی از فضلالی غزنی	شهبزاده احمد علیخان درانی	۲۳ و ۳۴
۶ :	بهبزاد و نگارستان هرات	آقای گویا	۳۳ و ۳۹
۷ :	حیات توماس ادیسون	آقای لطیفی	۴۰ و ۴۷
۸ :	مشاهیر نارنجی رجال وطن	آقای اعظمی	۴۷ و ۴۸
۹ :	افغانستان ونگاهی بتاریخ آن	آقای میرعلام محمد حان	۴۹ و ۶۱
۱۰ :	تصویر		



مجله کابل

پنجم شهزاده احمد عیخان
درانی معاون انجمن

تغییرات جسمیه

یا

افعال حسیه

جذبہ مرکب از افعال حسی و احساسات نیز نایجه تغییرات جسمی است مثلا در حالت خوف اگر شخصی را دیدن شیری هراس اندر شود در حالیکه میگریزد ضرباتی قلب او سریع تر و شمره تنفس تکثیر شده گت بشیره اش دگرگون می گردد . این تغییرات جسمی با مصلح جسمی و سود و صحت تولید می نمایند که مجموع آن را جذبہ ، خو بند .

از آنجا که حالت مختلله خوف ، خنده ، اندوه و مانند در جسم وجود تغییرات متعدده می میگردد لهذا تعداد مرکبات و مجموعت آنها بوفرت می نماید و بنا علیه تغییرات جسمیه با جذبہ هم مختلص میشود . گفتیم که جذبہ مرکب از احساسات مولود تصورات جسمیه است ، و تا در زده می تولید تغییرات جسمی داخل ختایرت است یعنی در قبیل دو بدن ، در بدن ، تسریع تنفس و غیره . وی عذتت پیدا و تولید تغییرات در فعل و افعال است . تسریع حرکت قلبیه و تغییر رنگ و ... از جمله تسرفی در افعال است . هر تولید تغییرات یعنی حقیقی و کار ساز است . بی گریزگی ایوسته

باشد چه نواید جذبه خوف ، تغییرات عضوی در خود ایجاد کند ، بیشتر آن تغییرات مصنوعی شبیه است که از چکاندن آب پیاز در چشم و یا کشیدن سرچ در بینی ، بعمل میرسد . هکذا تهیه جذبه خوف اراده حکم همین تغییرات مصنوعی عضوی را دارد .

عالم مشهور مستر جیمس انگلیزی نیز در مورد میگوید : -- بدیهیست که اشیا بوسایل اسباب و آلات خاکی و طبیعی فی الواقع دوچار این هم تغییرات جسمی میشوند ، ولی این تغییرات خیلی بطور متعدد وقوع یافته و تاثیر آن در جسم انسان از لحاظ ضعف و قوت احساس و مدارك او مختلف است .

جسم انسان را در برابر تاثیرات جذبات وی پرده های يك و آر کن ، یا تارهای يك طنبور تشبیه کرده میتوانیم یعنی بطوریکه از صدمات پرده های مختلف آر کن و تار متاثر شده و هر کدام بقدر ضخامت خود انعکاس صورت مینماید جسم انسان هم در مقابل جذبات او دارای این تاثیر است .

چونکه فعالیت های عضوی میتوانند بطریقه های مختلف بایکدیگر مجتمع شوند لهذا خفیف ترین جذبه نیز ممکن است موجب انعکاس تاثرات جسمانی انسان واقع شود یعنی بطور عمومی مثل کیفیات ذهنی بی مثل و استثنا مینماید از آنجا که در تاثیر جذبات اکثر حصص جسم تغییر پذیر است البته برای ما ممکن است که بطور اختیاری کدام جذبه را محرك شده و یکی از اعضای خود را که بحیطه اقتدار ما هستند ارادتاً بوسیله آن متغیر بسازیم ولی جلد و غدها ، دل و دیگر احشا و غیره وجود خود را ارادتاً متغیر ساختن بواسطه تحريك جذبات ارادی ممکن نمیشود زیرا اینان در تحت تصرف اراده ما مقید شده نمیتوانند .

ممکن است در اینجا يك اعتراضی واقع شود : یعنی در صورتیکه ما قبول نمایم اسباب و وسایل مختلفی بر جسم انسان تغییرات واقع میکند و تعداد تأثیرات آنها زیاد بوده و بحالات متفاوتی پیش یا کم جسم را متأثر میسازد باز چگونه انسان بطور ارادی ، مقدر بتغییرات عمومی در جسم خود نخواهد شد ؟ ما در جواب عرض میکنیم که هر کس از تدقیق و مصالعات در باطن خود فهمیده میتواند که در موقع تغییرات جسمانی در تأثیر کدام جذب که انسان متأثر و مغلوب آن میشود ، آیا این احساس و تأثیرات وی در يك موقع خاص و لمحات مخصوص و معینی است یا خیر ؟

البته معرفت باین کیفیت خارج اقدار است ! چه رفتاً که ما نخواهیم در موقع تأثیرات و جذبات اول آنرا معطل کرده و مابینه و تدقیق نمایم که چه و از کجا و برای چیست ؟ طبعاً آن جذب فاعله تأثیرات آن خود بخود در جسم مختلف میشود و ازین رو است که انسان جذبات باطنی خود را مضامه کرده نمیتواند .

چیمس نیز جواب اعتراض فوق را چنین خاطر نشن میدارد :

هر کدام ازین تغییرات جسمانی که نابود شد هنگام وقوع و بقوه بنور واضح یا غیر واضح محسوس میشود مخصوصاً اشخاصی که درین موارد توجه می داشته باشند که بدو آید این تأثیرات مختلفه بایشان بطور هجومی آورد ، البته آنها خوبتر حس کرده میتوانند زیرا هر يك حصه های جسمه ما ، ذی حس و چیزهای خفیف و شدید ، خوش آیند ، و بد را بدرستی احساس میتوانند بکنند .

مثلاً وقتی که ما بکدام مشکل خفیف دلگیر میشویم آنوقت نقصه اجتماع هم مشاعر جسمانی ما اکثراً بانقباض غیر محسوس چشم و برو میباشد : همچنان هنگام پیش آمد يك خوف موقتی و هراسان شدن عرضی نقصه اجتماع این

تأثرات جسمی حلقوم قرار میگیرد یعنی در اول وقت از انسان حرکات باع نما و خشونت حلق ظاهر شده و متوالیاً میخوابد بالعاب دهن آنرا مرطوب سازد بلك سرفه خفیف نماید . و هم ازین قبیل دیگر مثالهای زیادی موجود میباشد مثلاً اگر شخصی را بکچیز مضحکه خیز خنده آور نشانده یا الفاضلی بگوئیم که در وی القای خنده نماید و آنگاه از وی سوال کنیم که معنی و کیفیت این خنده چه بود ؟ یا بوی امر کنیم که میلان خنده را معطل کند البته مقتدر باظهار کیف با تعطیل میلان آن نخواهد کردید چه طبیعی است که چیزهای مضحک و الفاظ خنده آور که دیده یا شنیده شوند طبعاً انسان می خندد . یا اگر جذبۀ قهر در وجود تأثیرات القا مینماید طبعاً در جهره سرخی و در لبها و پره های دماغ پرش پیدا میشود و انسان دندانهای خودش را بهم میفشرد در نجات غیر هجوم قهر دیگر تغییری انسان بحرکات اعضای مذکور پیدا کرده نمیتواند همچنین در حالت خوف اگر سرعت تنفس و لرزش لبها و پرش قلب واقع نشود البته خوف نام هم چیزی در وجود انسان استیلا نمیتواند بکنند . ازینجا میتوان فهمید که جهة تشکیل و تکوین جذبات حضور و وجود این آثار و علایم لابدی و بغیر آنها که بمنزله (آئینه مظهر تجلیات جذبہ) اند نمیشود تأثیرات را در جسم پیدا نمود .

هرگاه این احساسات در وجود انسان حامل تأثیرات جذبہ نشوند جذبات هم در وجود بی تأثیر بوده و بتزد علمای عالم النفس باطل و غیر واقع بحساب میرود چه جذبۀ غیر مجسم ازینک و قوف بحس و بی ادراک زیاده تر چیزی نیست .

هرگاه بدقت ملتفت شویم معلوم خواهد شد که هر نوع کیفیات جذبی و تأثرات آن مرکب از ان تغییرات جسمی میباشد که ما ایشانرا مظاهرات آنان میگوئیم بالعکس در جسم بی حس هیچک جذبۀ طاری نمیشود و برای توضیح

این مطلب دلایل آتی را در مرض مطالعه قرار میدهیم :

جیسس میگوید :

اگر کدام جذبۀ شدیدی را ما بتصور خود آورده و سپس برای معرفت و شناسائی آن مشاعر جسمی و جمله علایم احساسات خود را بخواهیم سعی کرده تجزیه و تحلیل کنیم معلوم خواهد شد که نه از جذبۀ و نه از فهم کیفیتش چیزی دستگیری نخواهد کرد و در چنین موارد ذهنیه که از روی فکر و اراده چیزی دستگیری انسان نمیکند البته آن را نمیتوان مرکب دانست بلکه ما آنرا يك ادراك سرد و جامد عقليه می نامیم .

کارل جارج لینگک (۱) نیز درین مسئله تقریباً همین نظریه را اثبات نموده در اینجا با جیسس هموائی میکند . وی مدعی است که « جذبۀ خوف یعنی ادراك تغییرات جسمانی است اگر این ادراك از میان برخیزد وجود خوف هم باقی نمی ماند » .

پس اگر اعتراضی درین مورد واقع شود که یعنی در خوف هم مثل هر جذبۀ يك تغییر و احساس يك حالت مخصوص میباشد که بجهت تعلق نمیگیرد . جواب این اعتراض را از قول کارل جارج لینگک میگوئیم .

(کارل جارج لینگک) میگوید که « در نزد ما هیچیک وسیله موجود نیست که بین احساس نوعیت ذهنی و جسمی امتیازی بگذاریم بلکه حقیقت اینست که هیچکس در احساس جسمانی و ذهنی تمیز کرده نمیتواند . و هیچکس قابل آن نیست که در حیات جسمانی و نفسی فرقی بکند زیرا ما اقسام کدام احساس را تنها بطور نظری میکنیم نه بر بنای کدام ادراك فوری و قریبی » .

(۱) ما هر عضویت مملکت دنیارک که به دارالفنون کوهن هکن مشغول بود .

در جای دیگر میگوید: «اگر علامات جسمانی يك آدم خوف زده (مخوف) را معلوم واستنباط نمائید یعنی اگر در نبض، نگاه، رنگ و چهره، حرکات تکلم، و خیالات او کدام تغییری پیدانشود پس از خوف در وجود او چیزی باقی نخواهد بود».

در توضیح این مقصد باید این مثالها را مقابل نظر داشته باشیم که یعنی يك شخص غمزده را می بینیم که دارای سردی جلد بدن و کم خونی و پریده گی رنگ جلد، نرمی و خسته گی عضلات بوده و این علایم میتوانند مظاهر غم و الم برای وی واقع شوند زیرا اجتماع توجه وی در باطن شخص تاثیرات ابراه القانموده که این مظاهر عکس العمل آن در ظاهر بوجود آمده است.

لہذا اگر از جذبہ و علامات تغییرات جسمانی ظاہر نشود باز هیچک موالید ذہنی باقی نمی ماند کہ بوسیله آن جذبہ را مرکب بگوئیم.

اخلاق

بقلم غلام جیلانی خان
اعظمی

بنای تمام مذاهب و ادیان با اساس اخلاقی استوار بوده و هر پیشروئی به پیروان خویش این هدیه بزرگ را بارمغان آورده است.

دین مقدس اسلام که وسیع ترین و کامل ترین ادیان بوده و نمیشود بهتر از آن دین و آئینی بشریت نسبت بحوائج حیاتی خویش جستجو نمایند موضوع علم بزرگ اخلاق را با خوب ترین و مافع ترین اسلوبی دارا و بما مسلمین توضیح و سفارش می نماید.

اخلاقیات در جنب دیگر تکالیف دینیه ما بیک قسمت بزرگی قرار گرفته که ما مسلمین نسبت بسائر قوام جهان میتوانیم آنرا از پهلوی دیانت حقه بیشتر استفاده کنیم .

فضایل و امنیت زندگانی و پیشرفتهای اسلاف مسلمان ما در اعصار گذشته نظر بعدم ترتیب یافتن قوانین موضوعه اجتماع یا ترقی و اصلاحات علوم و معاشرتی با ندرجات عالی و پیمانه های وسیع که خروج یافته و تاریخ ازان متذکر است فقط در سایه اخلاق بوده است و بس .

زیرا از جمله صفات اخلاق که میگویند اخلاق بانسان فضیلت نفس ، سعی و عمل ، اتفاق و محبت می آموزد شك نیست که این فضایل چه در گذشته چه در حوائج حیاتی امروزه بزرگترین عوامل ترقی و پیشرفت اجتماعات بشری بوده است و بمکس آن طبعاً اقوام بطرف ذلت و پستی سیر قهقرائی می نمایند .

از بزرگترین علل ضعف و پس مانده گی کنونی اسلام سوای ضعف امور اخلاقی آنها چیزا علت ظائی نمیتوان شمرد .

یکی از سیاحین عاقل امریکائی میگوید برای اینکه قبل از اجرای سیاحت در بلاد عالم و فهمیدن مقدار فضل و ترقیات آنها کافی است که اگر یکی یا چندی از اهالی آن مملکت را ملاقات کرده و اندازه اخلاق و تهذیب آنها بدانید ؛ اخلاق در اصلاح امور عقلانی و مدنی و تربیه اجتماعات بشری ، آن اندازه علاقه مهمی دارد که فقط به تحصیل و استقرار آن بقا و ترقیات ملل و اقوام جهان را میتوان تیقن نموده و بالعکس باشهادت تاریخ و مشاهدات وقت حاضره نمیتوان بوجودیت و حیات استقلالی یک ملتی مطمئن شد .

و الحاصل از مهمترین مضائیکه نوع انسان را نسبت بسائر مخلوق بکلی عالی

و تمایز میگرداند مسئله اخلاق و امتیاز داشتن وی بصفات اخلاقیه اوست .
 گرچه اساس امتیازات انسانی نسبت بدیگر حیوان که علما آنرا تبیین نموده
 اند عبارت از فضایل سه گانه عقل و حسیات و اقتدار وی است ولی معلوم است
 اگر این فضایل عالی انسانی متحلی باخلاق نبوده و در حدود و قیودات امور
 اخلاقی معمول نیابد البته نمیشود انسان از این فضایل خویش حسن استفاده
 کند در صورت سوء استعمال آنها فرقی بین حیوانات ضاره و انسان نخواهد بود .
 در پیشگاه شاه‌هدات و محسوسات بشر تا دم رسوم و معمول است که
 بآندرجه به نظر های خفت و ذلت که بیک دزد رهزن یک شخص جانی
 و یک ظالم متجاسر می بینند باین نفرت و بغض در سیمای بعضی حیوانات نمی بینند ؛
 نوع شریف انسان که فطرتاً از جنبه های مختلف حیوانی و معنوی سرشته
 و تکوین یافته است البته این دو قوا در وجود وی استیلا داشته و هر کدام
 متقاصی پیشرفت نفوذ خود است ولی از آنجا که مقتضیات جنبه حیوانی وی متعلق
 بادامه حیات و طبیعا در مبادی حال انسان در تحت تاثیر وی رفتار می نماید هر گاه
 مرعات خواهش و فرمایشات این جنبه بحد اعتدال نشده و از اندرجه تجاوز نماید
 لابد ضعف در قوه مسلکی یا جنبه معنوی انسان طاری شده و بکلی حفظ موازنه
 را خراب کرده و فضایل انسانی را می باز د .

چون اینجاده بزرگ در حیات بشر ملحوظ بود خداوند متعال رهنمایی
 بنوع انسان گماشت تا آنها بیکعده خصایل خوب و عادات و ملکات فاضله را
 باینسان آموختانده و ما را بوسیله مشق و اعتیاد آنها از خطر فانی فضایل و
 شرافت انسانی نجات بخشایند .

امروز مجموع آن عادات خوب و ملکات فاضله بنام علم اخلاق تدوین شده

و بوسیله مکاتب و مدارس و علمای و پیشوایان اجتماعی مورد استفاده ما و اولاد ما قرار میگیرد: که در صورت فهمیدن آن ما افعال و اقوال خوب و ناخوب خود را فرق کرده میتوانیم.

علم اخلاق بتعبیر اخلاقیون حاوی مسائلیست که ما بذریعه آن وظایف و تکالیف خود را نسبت بخویش و غیر فهمیده و مراعات نمائیم آنچه از نقطه ایجاب عقل و اخلاق تا ما پی بوظائف و تکالیف خود نبریم البته ظلم بنفس خویش و حق دیگران کرده خواهیم بود.

ازین رو است که تحصیل علم اخلاق را دیانت و همه پیشوایان اجتماعی و روحانی بانسان حتمی دانسته و سفارش می نمایند.

گرچه شریعت مقدسه و قوانین اجتماع برای حفظ و احترام حقوق انسان حدودی را معین کرده که در صورت تجاوز و انحراف بمر تکب جزا خواهد داد ولی فضایل بزرگ انسانی و علایق محبت کارانه و تعاون اجتماع و حیات توأم انسانی اجازه نمیدهد که مردم و هر زمان حقوق و احترام اشخاص معروض تجاوز واقع شده و بوسیله مقامات حاکمه تلافی و استرداد کرده شود بلکه بایستی انسانیت از نقطه تهذیب اخلاق و اصلاح فکر و نفس ابدا مبادرت باوضاع و اعمال سوئی نکنند تا حقوق و احترام اشخاص در معرض تلف واقع نشود نظیر این آمال بزرگ اخلاقیون را امروز در ممالک متمدنه میتوان مشاهده نمود چه در ممالکتی که از روی علم و تمدن و اصلاح اخلاق زیاده تر پیش رفته است منازعات و دعاوی در محاکم عدلیه و دوائر پولیس شان کمتر اتفاق می افتد.

در ممالکی که هنوز اهالی آن متحلی باخلاق نشده و جریان مسایل خلاف اخلاق در اینجا حکمفرما باشد حکومت طبعاً قوانین و مجازات را در انمک شدید میگذارند

رلی در جائیکه مردم متصف بفضایل و صفات اخلاقی شده باشند بعکس آنست منبع فسادات اخلاقی اساساً در يك قوم و ملق دو چیز است :

اول : جهل که مردم بوظایف و تکالیف خود ندانسته از مقتضیات اخلاق بیخبر می مانند .

دوم : افساد متنفذین و مقتدرین است که روح اخلاق طبیعی را هم در وجود اشخاص کشته و آنها را بمقاصد خویش استعمال و در طرق سوء اخلاق سوق می نمایند .

استفاده از فضایل اخلاقی و متنبه شدن ازینکه انسان دوچار مراتب سوء اخلاق نشود باز هم بوسیله همان قوای فاضله ایست که خداوند متعال ممتازاً نسبت بدیگر مخلوق در وجود انسان مودوع فرموده است : یعنی عقل طبیعی که بواسطه علم صیقل شده باشد و انسان بوسیله آن بین خیر و شر ، زشت و زیبا فرق میگذارد .

دیگر حسدات است که بذریعه آن انسان تاثیرات خارجی را در وجود خود انتقال داده و ارادات خودش را بوسیله آن تحریک می نماید .

ثالثاً اقتدار که بتوسط آن از اعمال خود اخذ نتیجه میدارد .

در صورتیکه این سه قوه ممتازة انسانی باسناد تربیه و پیروی بمطالب اخلاق در وجود انسان تقویه شده و شروع بکار و ایفای وظایف و عملیات خود می نماید طبعاً انسان مصدر خوشبختی شده شخص وی وهم جامعه از وجودش مستفید میگردد و بچنین شخصی اطلاق انسان و متصف بودن بفضایل انسانی جایز و سزاوار است .

طوریکه عرض شد که انسان در حیات خویش تکالیف و وظایفی را نسبت

بشخص خودش وهم بجامعه دارا بوده ومدیون بتادیه آن میباشد عبارت از ^{تکالیف} است که باین تفریق توضیح می یابد .

قسم اول : تکالیف و وظایف شخصی که این هم اساساً بدو قسمت تقسیم می شود :

اول : رعایت حقوق واحترام باری تعالی جلت مجده که خالق و آفریده کار ما است وبایستی وظایف بنده گی ولوازم اطاعت و انقیاد تماماً بحضور حضرت باری او بجا آورده شود .

۲ تکالیف ووظایفیکه عاید بشخص ونفس است غرض ازتهذیب نفس و اخلاق وتربیه روح و جلب واعتیاد بعادات وملکات فاضله بوده ضمناً رعایت حسن اداره قوای بدنی وسلاق مزاج است بمقصد انجام وایفای وظایف و تکالیف خویش درحیات ؛ سپس فراهم نمودن وسایل وموحدات يك زندگانی آبرومندانه ایست ازطریق مشروع وبوسیله سعی وعمل .

قسمت دوم : تکالیف ووظایفی ایست که انسان درمقابل عموم بتادیه و ایفای آن مجبور می باشد :

۱ : مقابل خانواده . یعنی پدر ، مادر ، برادر ، خواهر ، عیال و اولاد و غیره اقارب ؛ چه در موقع عزت وبدبختی بادیدگر مواقع قدریکه تونسبت بسایرین طالب رحمت ومحبت وتمام آنهائی وآنها ترا مقام بدیگران خدمت و کمک کرده اند لابد ازتوهم نسبت بسایرین طالب رحمت ومحبت وتعاون تو بوده ومدیون آنهائی ونسبایست این حق راجب التادیه را فراموش نمائی .

این قسمت مراعات وتکالیف که نسبت بخانواده صریح می شود آرا موسوم باخلاق فامیلی ویا خانواده گی کرده اند که این مرتبه اول تجارب وزمینه

عملیات اخلاقیست برای يك انسان که در صورت حسن اجرای این وظیفه و برآمدن از عهده اش ممکن است انسان در مدت واجتماعات بشری از عهده تکالیف و وظائف عمومی اخلاقیه بدرستی برآمده خواهد توانست .

۲ : وظایف و تکالیف اخلاقی نسبت به ملت و وطن که خود مراعات حقوق و احترام وطن و جامعه ملی و داشتن محبت و صداقت با آنها عیناً بمثابة آن تکالیفی است که انسان بخانه و فامیل خود میداشته باشد .

۳ : تکالیف و وظایف اخلاقی داشتن نسبت بقوانین و نظامات اجتماعی مملکت خود چه در صورتیکه عموم افراد يك جامعه مواد آنرا اراده و قابل اجرا شمرده اند عدم احترام و مراعات نکردن بآن عیناً بیحرمتی و بدرفتاری بامت و جامعه است .

۴ : تکالیف و وظایف داشتن در مقابل عموم بی نوع خویش :
وقتا که ما احتیاج حیاتی خویش را در اثر اجتماع و کمک و همراهی آنها دانسته و احساس کردیم آنگاه فضایل و کمزوریات انسانی بحکم اخلاق متقاضی است که چگونه می خواهیم در جامعه بخوش بختی و راحت زندگی کنیم ؟ وجه احترام و سعادت و راحت و امنیت را برای خویش آرزو داریم ؟ باید برای دیگران هم خواهان و آرزو مند آن بوده باشیم .

و هم چه چیزی سعادت و راحت ما را ممکن است اخلاق و بما اذیت نماید البته ما هم آنرا بدیگران نپسندیده و بایستی دست و زبان را از اذیت کوفاه ساریم . تا اینجا از مراتب کیه و صفات عمومی اخلاق مختصراً چیزی نوشتیم و امید است در آتی موفق شویم ، موادیکه از اجزای این علم بشمار بوده و هر کدام آن مستقیماً میتواند مورد استفاده هموطنان عزیز قرار گیرد البته راجع بآنها علیحده علیحده معروضات خواهیم نمود . (غلام جیلانی اعظمی)

ترجمه از مجله کالشی قاهره

مترجم محمد بشیرخان منشی زاده

(به ذکاوت و غیاوت اطفال)

(نباید اعتماد نمود)

غالب اطفال قبل از وقت معین رشد نموده و آثار ذکا از ناصیه آنها پدیدار میگردد در صورتیکه این رشد و ذکا ابداً با کمی سن شان موافقت نمی نماید .

هکذا بسی از طفل ها دیر تر نشو و نما کرده و قوای عقلیه شان بابطالت تمامی منصه ظهور میبر آید . مادران اطفال اول الذکر عادتاً از سرعت نمو و ذکای او لادهای خود تعجب نموده و ضمناً افتخار مینمایند ، مادر های اطفال مؤخر الذکر نیز طبیعتاً ازین فتور نشو و نما و غیاوت اولاد های خویش متالم شده اظهار ناشکیبائی میکنند چنانچه دیده شده که برخی از اولیای اطفال از مشاهده طلوع و نبوغ ذهن و ذکای اطفال خود مباحثات و افتخار مینمایند و بعضی بالعکس از ماجرای کار و کردار آنها بستوه آمده از نشو و نمای ایشان در روز های زندگی تماماً مابوس و ناکامند حال آنکه خاتمه کار نه مربوط به افتخار او لیا و نه بستوه و شیون ثانویهاست .

بنابران ما مطالب و نکاتی را یاد آور میشویم که ایضاح و تأیید مدعیان را بنماید . « لی هانت » رسام مشهور در آشنای شاگردی خود تنها به ضرب بسط قادر نبوده و نه ارضرب زبانی چیزی را بخاطر سپرده بود و همچنین « گولداولفر » که یکی از نویسندگان مشهور و مقتدر انگلیس است بسیار ~~مکند~~ ذهن و بطنی الانتقال بوده حق استاد او دره وقع دیوس خویش میگفت « غبی ترین شاگرد های من گولداولفر است » و شاعر شهیر انگلیس « بایرن » در اوایل

حال نسبت به همفشاران خویش نازلترین رتبه داشته است .
 موسیو دارون فیلسوف شهیر را پدرش بالفاظ ذیل توبیخ و سرزنش میکرد :
 در دنیا هیچ چیز برای تو اهمیت ندارد بجز ازینکه تریبه سگ ها و شکار
 بوزینگان نمائی دیگر کاری از تو ساخته نیست بغیر اینکه عاقل شخص خویش
 و ننگ دودمان خودباشی ، مادران « دیوک و لنگن » و قاهر ناپلئون . فرزندان
 خویش را بالفاظی فرزندگی خطاب مینمودند . « وانشتان » عالم بزرگ و یاضی دان
 مشهور در دوره صباوت در حساب ابتدائی ناکام ماند حال آنکه در فن ریاضی
 مایه شکفت و استعجاب عالم گردیده در مسئله نسبت و تناسب مقام حیرت
 آوری را دارست اگرچه بعضی از نوایغ در ایام خوردی روزگار
 صباوت هم امتحان این مسئله را داده اند و ما نمیتوانیم ازان منکر شده و دیده
 را نادیده انگاریم ولی این حکمیت خود را علی الاکثر اطلاق کرده نمیتوانیم
 زیرا این چیزها از نادرات است . مثلاً « گوته » شاعر المانی قبل از سن
 ده سالگی زبان های فرانسوی ، المانی یونانی ، لاتینی را تماماً آموخته
 در عین حال زبان ایتالیوی و لاخته بطور استماع بر گنجینه اطلاعات خود
 میافزود هکذا داکتر « بنگ توماس » که در سنه ۱۷۷۳ میلادی تولد شده
 است هنوز دو سه ساله از سنین عمر را که دو سال باشد طی ناکرده زبان بومی
 خود را آموخت و یسن چهار سالگی انجیل را مکرراً قرائت نمود . و اینکه
 مادران قبل از سن معتاد همین اولاد های خود بعضی اطواو و خصایل شکفت
 آور در ایشان دیده آنها را نابغه می گویند حال آنکه عاری از حقیقت است
 زیرا که درین حال نه نبوغ مفهوم صحیحی دارد و نه آنها را نابغه گفته می توانیم .
 ولی علمای جمعیت النبوا بعد از تحقیقات عمیقانه خودها چنین قرار داده اند ،

سن که انسان در آن نبوغ نموده و مصدر تکامل می شود مرحله سال چهارم حیات است . پس مادران را لازم است که نبوغ اولاد خود را در سن چهل انتظار داشته و اگر در آن سن اولاد خود را دارای نبوغ مشاهده کنند حقدارند که آنرا نبوغ صحیح عقیده و اعتراف داشته باشند .

آگاهی از استطاعت اطفال

بین ماه دوم الی چهارم طفل میتواند که سر خویش بالا نماید .
 در بین ماه سوم و پنجم میتواند که خنده نماید .
 * * * پنجم و هفتم بدست خویش هم احساس مینماید و هم آنرا زیر و میگرداند .
 * * * هفتم و نهم مسامی و مجبوبات خود را در ایستادن صرف نموده حتی مقتدر به عمل خویش هم میشود .
 در بین ۱۰ و ۱۲ بالذات وظیفه بپای ایستادن را اکتفا میکند .
 * * * ۱۲ و ۱۳ قدم از قدم جدا میکند . چون به عمر پانزده ماهگی رسید بدون معاونی غیر خودش راه میرود .
 و الحاصل اولاد در سن یکسالگی باید بنطاق کلمات مفرد قادر گردد و همچنان در آوان یکنیم سالگی باید تکلم جملات چند حرفی را بتواند .
 در عصر حاضر اکثر از اصول قواعد تربیه اولاد را که در ضرب قدیم جاری بود تغیر داده اند . مثلاً از لبنه های سه گانه که شیر خوارگان را می پیچانیدند صرف نظر نموده اکنون به اصول امروزه یعنی (پیراهن های فراخ) و پارچه های نرم آزاد چار گانه تبدیل داده اند .
 و همچنین در اکثران امریکائی استعمال تشیان های رابری و قنداق های متنوع را

باروغن های مالش بدنی و استعمال کرد های پاشیدنی ارقیبیل بودر و وورم و غیره که برای اطفال خصوصاً در ایام گرما استعمال مینمایند اکیداً منع کرده اند . و از خرافات قدیم یکی آن است که گرفتن ناخن های طفلکان را تا رسیدن بکدام مرحله از مراحل عمر میگذاشتند بلکه بالعکس آن لازم و حتمیست که ناخن های آنان گرفته شده تا موجب خراش چهره و صورت آنان نگردد . زیرا مخوف ترین عادات اطفال این است که ناخن های خود را بدنشان های خویش قطع مینمایند و باید جهد بسیاری درین راه نموده تا این عادت خطیر و خصصت و خیم را از اطفال دفع نمود .

زیرا سراعات و تلتلف در حق دندان از روز پیدایش و آوان ظهور آن لازم و واجبست در از منه قبل مادرانی بودند که گمان میکردند که دندان های اولیه رفته باز برای فرزندان شان دندان های ثانوی میباید حال آنکه از خراب شدن مینای دندان و سیاه و آواک شدن نارف های آن تماماً بیخبر بوده اند زیرا دندان های ایام صغارت بهترین آله جویدن و واسطه جودت هضم طعام است که اگر آنها در اول کار فاسد و تباه گردید دندان های ثانوی نیز و بخرابی رفته تماماً معیوب و غیر منظم خواهد بود .



اثر طبع جناب
مستغنی

(مبارزه در حیات)

شده است فرض حیات انسان بجامعه کار و بار کردن
 زپیشه تنبلی و سستی بجان و دل ننگ و مار کردن
 بخدمت اهل نوع خود را بهر صفت بختیار کردن
 بهر طریقی که میتواند طریقی نیک اختیار کردن
 چه همت است و کدام غیرت همیشه نان طفیل خوردن
 بطبع ناصاف مشرب ما روا بود آب سیله خوردن
 چولنگ تا چند پادمان زقطع سپر عمل نشستن
 در آستین تا بچند پیکار بشیوه دست شل نشستن
 خوش است بی کار زنده گانی بزیر تیغ اجل نشستن
 بشل کسب معاش بر حذر چه سود ازین بی محل نشستن
 درست تا کی نمیتوانی چودست بشکسته کار
 فگندن ای بی تمیز تا کی بگردن غیر بار خود را
 نمرده تا چند چون جنازه بدوش مخلوق بار بودن
 زبجسی تا یکی فسرده چوسنگت لوح مزار بودن
 درین جهان تا که زنده باشی روا بود صرف کار بودن
 حیات میدان کار زار است سزاست با گرو دار بودن
 بصحنه کار زار دائم تلاش جنگ و نبرد باشد
 ازاین میان جان برد سلامت هران حرینی که مرده باشد

نمی سزد مرد را که چون زن همیشه مانوس خانه باشد
 ز ترک سعی و عمل نباید که بار دوش زمانه باشد
 بمخلوق همدردی و تعاون و وظیفه جاودانه باشد
 به تیر طعن کسان نباید زلفت خواری نشانه باشد
 ملک نه آدمی ندانم با کل و شربت ضمان که جوید
 بشر هزار احتیاج دارد ز جدو جهدش کران که جوید
 بخیر ملک و وطن نکوشی چرا چه باشد توان نداری ؟
 سخن بوصف وطن نکوئی چرا خوشی زبان نداری ؟
 بزنده گی همدم است کوشش نوزنده مرده جان نداری ؟
 یقین که در حال احتضاری بعمر باقی گمان نداری ؟
 بخواب و غفلت بسر نگرده حیات صد احتیاج دارد
 مپاش غافل که زنده گانی هزار رسم و رواج دارد
 برای تعیین هر مکنی چنانکه باشد مکان ضروری
 تهیه قوت نیز باشد بقوت جسم و جان ضروری
 بشر که حفظ حیات او را بود هزار این و آن ضروری
 بود پی ایتمدر ضروری تلاش پیر و جوان ضروری
 تو گرا زین جمله بی وقوفی ضرور بهر تو مرگک باشد
 نهال عمر تو بی ضرورت همیشه بی بارو بر گک باشد
 بخوان بیسای پی بگوش همت ز تنبلی دانستان غفلت
 بخور گرت همت است وغیرت بخوان تعطیل نان غفلت

فلاکت و نکبت است و ادبار بدر دایم نشان غفلت
 همین بغم سیر می نشیند درین سرا مهمان غفلت
 که تا بقید حیات باشی روا بود جدو جهد کردن
 بسی مردانه دست دادن بکوشش و کار عهد کردن
 گدا صفت پای لگت تا کی بخلاق یادست شل نمودن
 بس امت این عذر لنگت تا کی بکار هستی خال نمودن
 به هیچ کس اعتماد نشوان بغیر سعی و عمل نمودن
 یقین ثابت قدم چه لازم بهر گمانی بدل نمودن
 بکار دنیا و دین همیشه همین عمل اعتماد دارد
 ز کار قافل مشو که دل را مدام این پیشه شاد دارد
 بغیر سعی و عمل نمودن ازین گمان و یقین چه حاصل
 نکرده تخم عمل پریشان چه خیزد از این زمین چه حاصل
 ز خرمن سعی بر نخوردن ز کوشش خوشه چین چه حاصل
 تو گر طریق عمل نبوی برایت از آن و این چه حاصل
 بصاحب کار و سعی کوشش امید مخلوق تاز دارد
 بهمت خلاق تکیه کردن گلی است رنگین و خار دارد
 نگوی: فرض زنده گمانی نمودن است این و آن تیره
 برای شب با سحر نمودن توان نمودن مکان تیره
 برای فرزند زین نگویم که کردن آب و نان تیره
 پی سنگ نفس خویش آخر توان نمود استخوان تیره
 نیت زانی بود اگر بهمت جو این بار زنده گمانی
 بکوش تا وارهی بکلی ز زحمت کار زنده گمانی

رویهٔ علم و فن نداری چگونه رفتار می نمائی
 بکار کسب و هنر نکوشی سفیه و بیکار می نمائی
 بشغل شوق و شغف نداری برنگک بیمار می نمائی
 باین و آن خویش را چه لازم ضعیف کردار می نمائی
 هنر بیاموز و عام و دانش بخلق مجهول و دنگک منما
 چو همیشه دل صاف کن بحکمت کدورت انشا چوستنگک منما
 خوش است يك لحظه چیدن ما گل مراد از بهار معنی
 بدست صورت پرست بودن بکیش صورت نگار معنی
 بفاظ تا چند آشنائی توان نگاهي بکار معنی
 بداغ حسرت قرین نباشد تصور لاله زار معنی
 طراوت شبی نباشد بشو بهاران رنگک صورت
 نداد صورت نگار معنی گل حقیقت بچنگک صورت
 زقید هستی کناره بودن بگو برادر که میتواند
 زچنبر زنده گی بمالم کشیدن سر که میتواند
 نیامدن در سرای کبکی بخود مقرر که می تواند
 تغیر دادن بخوب زشتی که شد مقدر که می تواند
 جو چاره نیست فرض باشد محکم تقدیر سر نهادن
 بامر فرمان روای هستی دو دست باید پیر نهادن
 ضرور باشد عمل نمودن بامر و فرمان زنده گانی
 بهر زمان می توان نمودن رویهٔ شایان زنده گانی
 بترك اداب زنده گانی کیجاست امکان زنده گانی
 بخلق سعی و تلاش باشد دلیل و برهان زنده گانی